

# دکتر جیمز اس. اشپیگل، اخلاق مسیحی، جلسه ۸

## اخلاق حقوق طبیعی

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه هشتم، اخلاق قانون طبیعی است.

خب، پس از بحث در مورد نظریه فرمان الهی، قصد داریم به یک سنت کلامی مهم دیگر در نظریه اخلاق نگاه بیندازیم، و آن اخلاق قانون طبیعی است.

این مورد به ویژه به آگوستین و توماس آکویناس برمی گردد، اما ریشه‌های اخلاق قانون طبیعی به یونان باستان، فلسفه سقراطی، به ویژه ارسطو، و رواقیون برمی گردد. بنابراین، در اینجا خلاصه‌ای از برخی از مضامین اصلی اخلاق قانون طبیعی آورده شده است. ما با این ایده شروع می‌کنیم که هر چیزی یک غایت، یک هدف، یک هدف یا یک کارکرد دارد.

این قطعاً در مورد اشیاء ساخته دست بشر، ساعت‌ها، کفش‌ها، کشتی‌ها و هر چیز دیگری که می‌سازیم صدق می‌کند. می‌دانید، این چیزها هدفی، غایتی، عملکردی دارند که قرار است به آن خدمت کنند. اما این شامل انسان‌ها نیز می‌شود، این ایده که انسان‌ها عملکرد یا هدفی دارند، چیزی است که در الهیات مسیحی واضح است.

خداوند انسان را به شیوه‌ای خاص آفرید. او اعضای بدن ما را به شیوه‌ای خاص برای انجام اهداف مختلف، آفرید. و اگر با دقت به نحوه طراحی ما و طرح خلقتمان نگاه کنیم، اساساً می‌توانیم از آن کارکردهای مختلف، حقایق اخلاقی خاصی را استنباط کنیم.

بنابراین، منشأ غایت هر شیء طبیعی و انسانی خداست. او جهان را به صورت یک سیستم عملکردی و منطقی آفریده است. او تمام کارهایی را که انجام داده برای اهداف خاصی طراحی کرده است.

بنابراین، آنچه می‌توانیم از آن استنباط کنیم این است که قوانین طبیعی خاصی وجود دارد. و برخی از این قوانین توصیفی و برخی دیگر تجویزی هستند. به عنوان مثال، در فیزیک می‌توانیم در مورد قوانین مختلف گرانش، قانون عکس مجذور، قوانین ترمودینامیک، نیروهای هسته‌ای قوی و ضعیف، ثابت آووگادرو صحبت کنیم.

تمام این نظم‌ها در طبیعت توسط خداوند خلق شده‌اند تا اهداف خاصی را دنبال کنند و زندگی را آنطور که ما می‌شناسیم ممکن سازند. بنابراین، ما آنها را قوانین طبیعی یا قوانین طبیعت می‌نامیم. اما قوانین تجویزی نیز وجود دارند که به ما می‌گویند چگونه باید عمل کنیم، چه نوع رفتارهایی را باید اتخاذ کنیم و چه نوع رفتاری برای ما مفیدتر خواهد بود.

بنابراین این قانون طبیعی است. و همانطور که ما این قوانین یا دستورالعمل‌های اخلاقی طبیعی را رعایت می‌کنیم، اوضاع برای ما خوب پیش می‌رود. اما همانطور که منحرف می‌شویم، اوضاع رو به وخامت می‌رود.

و باز هم، این به این مربوط می‌شود که ما چقدر به غایت خود یا طرح طراحی شده‌مان در رفتارمان عمل می‌کنیم. بنابراین، اگر دروغ بگوییم، خیانت کنیم، دزدی کنیم یا رفتار جنسی نامناسبی داشته باشیم و این دستورالعمل‌های طبیعی را نقض کنیم، اوضاع برای ما بد می‌شود. عواقب بد و دردناکی وجود دارد.

حال، ما می‌توانیم این قوانین طبیعی را کشف کنیم زیرا خداوند ما را عاقل آفریده است؛ ما به تصویر خدا آفریده شده‌ایم، و بنابراین او، به اصطلاح، ذهن ما را طوری تنظیم کرده است که نسبت به این قوانین طبیعی مختلف و اینکه چگونه باید به طور کلی زندگی کنیم، هوشیار باشد. همانطور که آکویناس می‌گوید، ما اهداف اساسی خود را می‌دانیم و این اهداف شامل حفظ خود، تلاش برای فهمیدن، آموزش فرزندانمان و اجتناب از آسیب رساندن یا رنجاندن دیگران می‌شود. حال، این رویکرد به اخلاق فقط فلسفی نیست، بلکه الهیاتی نیز هست.

در واقع، ریشه‌های کتاب مقدسی وجود دارد. ما این موارد را در رومیان ۱، مزمور ۴۰، ارمیا ۳۱، رومیان ۲، عبرانیان ۸ و چند جای دیگر می‌یابیم. در اینجا یک عبارت کلیدی در رومیان ۲ وجود دارد، جایی که پولس می‌نویسد، وقتی غیریهودیانی که شریعت ندارند، ذاتاً کارهایی را که شریعت از آنها خواسته است انجام می‌دهند، آنها برای خود شریعت هستند، حتی اگر شریعت نداشته باشند.

آنها نشان می‌دهند که الزامات شریعت بر قلب‌هایشان نوشته شده است، وجدان‌هایشان نیز گواهی می‌دهد، و افکارشان گاهی آنها را متهم می‌کند و گاهی حتی از آنها دفاع می‌کند. بنابراین، به نظر می‌رسد در اینجا این ایده وجود دارد که ما یک حس طبیعی، ذاتی یا فطری از درست و غلط، حداقل از دستورالعمل‌های اساسی برای رفتار خود داریم که حتی کسانی که در معرض وحی خاصی قرار نگرفته‌اند از آن آگاه هستند، و از این رو پولس می‌گوید که این چیزها بر قلب‌ها نوشته شده است، که یک استعاره شناخته شده است. بنابراین، بیایید کمی دقیق‌تر به یک نظریه پرداز بزرگ قانون طبیعی، توماس آکویناس، نگاه کنیم.

او دسته‌های مختلف قانون را بررسی می‌کند. او نوعی طبقه‌بندی ارائه می‌دهد که در اینجا مفید است. تعریف کلی او از قانون، حکمی منطقی برای خیر عمومی است که توسط کسی که به جامعه اهمیت می‌دهد، اعلام می‌شود و البته، این می‌تواند در سطوح مختلف از دولت‌های فدرال یا ملی گرفته تا دولت‌های محلی، خانواده‌ها و کلیساها اعمال شود و می‌شود.

اما جامع‌ترین دسته از قوانین، چیزی است که او آن را قانون ابدی می‌نامد، و این فقط مجموع تمام احکام خداوند است که بر جهان حاکم است، و قانون طبیعی آن جنبه از قانون ابدی است که با عقل قابل تشخیص است. این جنبه از قانون ابدی است که ما می‌توانیم از طریق تحقیق عقلانی خود آن را بفهمیم، و باز هم، این جنبه از قانون ابدی که می‌توانیم کشف کنیم، به نفع طبیعی ما و برای منفعت ماست، و شامل برخی از احکام اولیه است، که همانطور که گفته شده است، اصول اخلاقی هستند که نمی‌توانیم آنها را ندانیم. اینها چیزهایی هستند که مهم نیست چه کسی باشید، مهم نیست چه میزان تحصیلات داشته باشید، با فرض اینکه اساساً از نظر شناختی کارآمد هستید، خواهید دانست، مانند اینکه باید خیر را دنبال کنید و از شر دوری کنید، باید همسایه خود را دوست داشته باشید.

اصول اخلاقی که نمی‌توانیم آنها را ندانیم. جی. بودزیشفسکی این عبارت را مکرراً در آثارش به کار می‌برد. او یک نظریه‌پرداز معاصر حقوق طبیعی است که کمی بعد درباره‌اش صحبت خواهیم کرد.

سپس، احکام ثانویه وجود دارند. اینها هنجارهای اخلاقی هستند که از احکام اولیه مشتق شده‌اند و کاربردهایی دارند که هنوز کلی هستند، اما از احکام اولیه مشتق شده‌اند، از جمله اینکه نباید به مردم دروغ بگوییم و باید بگوییم آنچه را که متعلق به دیگران است، برگردانیم. اینها کاربردهای کلی ایده دنبال کردن خوبی، اجتناب از بدی و دوست داشتن همسایه هستند، به عنوان مثال.

سوم، قانون الهی وجود دارد، که آن جنبه از قانون ابدی است که در کتاب مقدس یافت می‌شود، و شامل انواع چیزهایی است که فراتر از قانون طبیعی هستند و ما نمی‌توانیم صرفاً از طریق تحقیق عقلانی آنها را

بفهمیم. برای این کار به وحی خاصی نیاز داریم. و در نهایت، قانون انسانی وجود دارد که به کاربردهای قانون طبیعی در جامعه مدنی و شاید کاربردهای قانون الهی نیز اشاره دارد.

بنابراین، ما قوانین راهنمایی و رانندگی، علائم ایست، محدودیت سرعت و غیره داریم. اینها به منظور حفظ جان و کمک به جامعه برای حفظ نظم و امنیت خاص طراحی شده‌اند. اینها مطمئناً چیزهایی نیستند که از کتاب مقدس به دست آوریم، اما قوانینی هستند که زندگی انسان را بهبود می‌بخشند.

همچنین قوانینی در جامعه وضع شده‌اند که اساساً کاربردهای مستقیم قوانین کتاب مقدس هستند، مانند قوانین علیه زنا که قبلاً در ایالات متحده رایج بود. بنابراین، قوانین بشری ممکن است بینش‌های خاصی از قانون طبیعی، قانون الهی یا هر دو را به کار گیرند. حال، استدلال یا تفکر ما در مورد قانون طبیعی ممکن است به طرق مختلف منحرف، مبهم یا تحریف شود و آکویناس برخی از این راه‌ها را شناسایی می‌کند.

یکی از این موارد از طریق شور و اشتیاق است، زیرا فرد تحت تأثیر احساسات قوی مانند خشم قرار می‌گیرد. اگر کسی کار ناعادلانه‌ای در حق شما انجام داده باشد، ممکن است بیش از حد واکنش نشان دهید و فکر کنید که او سزاوار نوعی پاسخ است که فراتر از عدالت واقعی است، و این می‌تواند خشم شما را تحت تأثیر قرار دهد، همچنین شور و اشتیاق جنسی و سایر احساسات می‌توانند تفکر ما را تحت تأثیر قرار دهند و درک ما از قانون طبیعی را مبهم کنند. عادات بد همچنین می‌توانند تفکر ما در مورد قانون طبیعی را تحریف کنند.

برای مثال، تماشای مکرر پورنوگرافی می‌تواند درک فرد از اخلاق جنسی و قانون طبیعی را در مورد آن تغییر دهد. تمایلات شیطانی طبیعت دسته دیگری است که توسط آکویناس شناسایی شده است. شاید یک استعداد ژنتیکی برای اعتیاد به الکل. ریشه‌های ژنتیکی خاصی برای این تمایل یا گرایش وجود دارد.

شاید این مثالی از آنچه آکویناس در اینجا درباره آن صحبت می‌کند، باشد. رسم و رسوم نادرست نیز می‌تواند مثال دیگری باشد، مانند بزرگ شدن در جامعه‌ای که اشکال خاصی از رفتار نامشروع، مانند زنا یا بی‌بندوباری جنسی را تأیید می‌کند، یا فکر می‌کنم آکویناس مثال تأیید رشوه‌خواری را می‌زند. اگر جامعه‌ای که در آن بزرگ شده‌اید، اشکال خاصی از رفتار شیطانی یا غیراخلاقی را تأیید می‌کند، تا حدی که شما تحت تأثیر آن قرار می‌گیرید، ممکن است درک شما از قانون طبیعی را تحریف کند.

و در نهایت، اقناع شیطانی. همانطور که ممکن است شخصی با استدلال‌های فلسفی خاصی متقاعد شود که نوع خاصی از رفتار از نظر اخلاقی مجاز است در حالی که اینطور نیست، تفکر او در مورد قانون طبیعی تا آن حد تحریف می‌شود. این فهرست احتمالاً جامع نیست، اما اینها برخی از راه‌هایی هستند که آکویناس به آنها اشاره می‌کند که در آنها تفکر در مورد قانون طبیعی ممکن است منحرف شود.

اکنون، تعدادی ایراد در مورد قانون طبیعی مطرح شده است و یکی از آنها این است که قانون طبیعی نمی‌تواند وجود داشته باشد زیرا هیچ اصل اخلاقی وجود ندارد که کسی بتواند آن را رد کند. ما همیشه می‌توانیم کسی را پیدا کنیم که طرفدار برخی رفتارهای بسیار شروانه است، می‌دانید، چه قتل عام باشد یا تجاوز یا بدترین چیزهایی که می‌توانیم به آن فکر کنیم. ممکن است آنها را جامعه‌ستیز بنامیم، اما آنها هنوز هم وجود دارند.

و چگونه باید به آن پاسخ دهیم؟ این پاسخ جی. بوخنسکی است. او اینجا چند پاسخ دارد. او می‌گوید ما می‌توانیم چیزهایی را بدانیم که نمی‌دانیم.

و، بنابراین، حتی اگر شخصی ممکن است یک قانون طبیعی خاص را انکار کند، حداقل به طور ضمنی انکار کند این لزوماً به این معنی نیست که آنها آن قانون طبیعی را نمی‌دانند. آنها ممکن است آنچه را که واقعاً می‌دانند انکار کنند. بنابراین، چیزهایی وجود دارد که می‌توانیم بدانیم که نمی‌دانیم که می‌دانیم.

و این قطعاً در زمینه‌های دیگر، مانند منطق، نیز صادق است. یک فرد می‌تواند قانون عدم تناقض را بداند، که می‌گوید چیزی نمی‌تواند همزمان و از یک جهت هم باشد و هم نباشد، بدون اینکه بداند این را می‌داند. شاید ما کمی این مفهوم را برایشان توضیح دهیم و آنها بگویند، خب، بله، من این را می‌دانستم.

نمی‌دانستم اسمش چیست. خب، چیزهایی هست که می‌توانیم بدانیم و نمی‌دانیم که می‌دانیم. و همچنین می‌توانیم چیزهایی را که می‌دانیم سرکوب یا خاموش کنیم.

بنابراین، حتی اگر کسی انکار کند که همه انسان‌ها حقوق دارند، اینکه افراد از همه نژادها و هر دو جنس حقوق یکسانی دارند، به این معنی نیست که واقعاً آن را نمی‌داند. آنها این را سرکوب می‌کنند یا سرکوب می‌کنند. آنها به دلایلی نمی‌خواهند این را بپذیرند.

و بنابراین، آنها این را می‌دانند، اما نمی‌خواهند اعتراف کنند که آن را می‌دانند. بنابراین، من فکر می‌کنم اینها چند پاسخ مفید به این ایراد هستند. ایراد دیگر این است که قانون طبیعی نمی‌تواند وجود داشته باشد زیرا مردم ارزش‌های جدیدی اختراع می‌کنند.

بنابراین بوخنسکی با اشاره به اینکه این کاملاً نادرست است، به این موضوع پاسخ می‌دهد. مردم نمی‌توانند ارزش‌ها، حداقل ارزش‌های واقعی، را اختراع کنند، همانطور که نمی‌توانند مثلاً یک رنگ اصلی جدید اختراع کنند. ممکن است اینطور به نظر برسد.

آنها ممکن است با عباراتی صحبت کنند که در همین راستا قانع‌کننده به نظر برسد. من یک ارزش جدید دارم و سپس به آن نامی می‌دهم. اما همانطور که بوخنسکی خاطر نشان می‌کند، این احتمالاً یا فقط یک برجسب جدید برای یک ارزش واقعی قدیمی و شناخته شده است.

بنابراین او اینگونه به آن اعتراضات پاسخ می‌دهد. بنابراین، با وجود تمام بینش‌های اخلاق مبتنی بر قانون طبیعی، محدودیت‌های خاصی وجود دارد. یکی از مواردی که مورد توجه قرار گرفته این است که در مورد برخی مسائل یا معضلات اخلاقی خاص، کمک کمی ارائه می‌دهد.

برای مثال، مسئله اخلاقی عدالت توزیعی. کالاها و منابع چگونه باید در یک جامعه عادلانه توزیع شوند؟ قانونی کردن مواد مخدر. حتی اگر مواد مخدر، مواد مخدر تفریحی، غیراخلاقی باشند، حداقل اگر بسیاری از آنها غیراخلاقی باشند، این سوال همچنان باقی است: آیا این مواد مخدر تفریحی باید در یک جامعه کثرت‌گرا قانونی باشند؟ مسائلی از این دست در هر صورت دشوار است و اخلاق مبتنی بر قانون طبیعی در این موارد به نظر می‌رسد حداقل کمکی نمی‌کند.

فرد را برآورده می‌کنند یا خیر، دشوار (telos) و همچنین، گاهی اوقات تشخیص اینکه آیا برخی اعمال، غایت است. در همین رابطه، بسیاری از منتقدان اخلاق مبتنی بر قانون طبیعی این شکایت را دارند که صرفاً به این دلیل که چیزی غیرطبیعی است، به این معنی نیست که غیراخلاقی است، درست است؟ بنابراین، زبان برای لیسیدن تمبر پستی، مثلاً یا پاکت نامه، ساخته نشده است. اما این بدان معنا نیست که استفاده از زبان برای این منظور غیراخلاقی است.

بنابراین، به طور کلی، ما باید در تفسیر عملکردهای بدن از نظر اخلاقی مناسب و نامناسب بودن آنها بسیار مراقب باشیم. صرفاً به این دلیل که طبیعی‌ترین یا بدیهی‌ترین کاربرد یک عضو خاص بدن یک چیز است، به این معنی نیست که استفاده از آن در زمینه‌ای دیگر غیراخلاقی است. بنابراین، این فقط یکی از چالش‌های همیشگی در اخلاق مبتنی بر قانون طبیعی است.

.خب، این اخلاقِ قانون طبیعی است

.این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه هشتم، اخلاق قانون طبیعی است